

مسائل فرهنگی در شاهنامه فردوسی و اهمیت آنها

اهمیت شاهنامه فردوسی در حفظ زبان، آداب، تاریخ و

سنن ایرانیان موجب شده تا در طی قرون همواره موجب

توجه خوانندگان و محققان قرار گرفته و منبع الهام ادیبان و

شعرا باشد و تحقیقات بیشمار در مورد وجود مختلف این

کتاب گرانسنگ انجام گیرد، که بسیاری از آنها به صورت

رساله‌های پایان‌نامه دانشگاهی بوده و هنوز منتشر نشده

است.

از این دسته تحقیقات، متن زیر است که موضوع رساله

پایان‌نامه نویسنده برای دوره کارشناسی ارشد رشته

مردم‌شناسی از دانشگاه آزاد می‌باشد. عنوان این تحقیق

«بررسی مسائل فرهنگی در شاهنامه فردوسی»، و استاد

راهنمای نویسنده در نگارش آن دکتر احمد رنجبر بوده است.

آنچه که در ادامه از نظر خوانندگان خواهد گذشت. مدخل

این رساله است که در معنای واژه فرهنگ و تعاریف و تعبیر

مختلف از این اصطلاح می‌باشد.

واژه فرهنگ واژه‌ای فارسی و مرکب از دو جزء فر + هنگ است (فر) پیشوند و به معنی جلو، بالا، بر و پیش آمده؛ هنگ از ریشه اوستائی (تنگنا) و به معنی کشیدن و سنگینی وزن می‌باشد. این واژه مرکب که از نظر لغوی به معنی بالا کشیدن، بر کشیدن و بیرون کشیدن است هیچگاه در ادبیات فارسی به مفهومی که برخاسته از ریشه کلمه باشد نیامده است.^۱

مفهوم فرهنگ:

در ادبیات فارسی اصطلاح فرهنگ برحسب زمان (قبل و بعد از اسلام) با مفاهیم مختلف بکار رفته است که برای آشنائی با مفهوم یا مفاهیم و روشن شدن تعریف آن چند نمونه ذکر می‌شود.

الف - به معنی دانش و حرفه و علم: در متن پندنامه آتورپات اسپنتامان آمده است «به خواستاری فرهنگ کوشا باشید چه فرهنگ تخم دانش است و بر آن خرد است و خرد آرایش دو جهان است و درباره آن گفته‌اند که فرهنگ اندر فراخی پیرایه و اندر شگفتی (سختی) پا نه نگهبان و اندر آستانه مصیبت دستگیر و اندر تنگی پیشه است».

ب - در کارنامه اردشیر بابکان به معنی فنون و ورزشها آمده است.

«اردشیر همانگونه کرد، به یاری یزدان به چوگان و اسوباری (سواری و چترنگ) شطرنج و نو اردشیر (نرد) و دیگر فرهنگ از ایشان همگی چیر و ورد (کار آزموده بود).

ج - فردوسی واژه فرهنگ را به معنی و مترادف با دانش و هنر می‌داند:

زدانسا بپرسید پس دادگسر

که فرهنگ بهتر بود یا گهر؟

چنین داد پاسخ بدو رهنمون

که فرهنگ باشد زگهر فزون

که فرهنگ آرایش جان بود

زگهر سخن گفتن آسان بود

گهر بی هنر زار و خوار است و سست

به فرهنگ باشد روان تندرست

و در جای دیگر، فردوسی فرهنگ اشرف ساسانی را دبیری و شکار و جنگاوری نقل می‌کند:



طلعت صدیقی

که در شورستان بودشان آبروی

دل از تیسرگیها بسیفروزدش

همان گردش رزم با بدگمان^۱

د- در قابوسنامه، از ادبیات قرن پنجم، واژه فرهنگ مترادف با هنر و به معنی آموختن و بکار بستن آمده است: «و تن خویش را بعث کن به فرهنگ و هنر آموختن، چیزی که ندانی بیاموزی و این تو را به دو چیز حاصل شود: به کار بستن آن چیز که دانی، یا به آموختن آن چیز که ندانی».

ه- در کتب لغت، معانی متعددی برای فرهنگ آمده است. مثلاً در برهان قاطع آمده «بر وزن و معنی فرهنگ است که علم و دانش و عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی، کتاب لغت فارسی، نام

سه موبد نگه کرد فرهنگ جوی

یکی تا دبیری بیاموزدش

دگر آنک دانستن باز و یوز

و دیگر چوگان و تیر و کمان

۱- زمینه فرهنگ شناسی، ص ۱۳، رک، شاهنامه فردوسی، اندرزنامه

مادر در کیکاوس، شاخ درختی که در زمین خوابانیده و از جای دیگر سر بر آورد، و کاریز آب را نیز گفته‌اند چه «دهن فرهنگ» جایی را گویند از کاریز که آب بر روی زمین آید».

و - با شروع تعلیم و تربیت جدید در ایران، واژه فرهنگ به معنی آموزش و پرورش بکار رفت و در کتب و مقالاتی که در این زمینه از زبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه یا اقتباس گردید، واژه فرهنگ در برابر کلمه ادوکاسیون بکار رفت و همچنین وزارتخانه‌ای که به امر تعلیم و تربیت می‌پردازد از فرهنگ به وزارت آموزش و پرورش تغییر یافته ولی اصطلاح فرهنگیان منحصرأ به آموزگاران و دبیران و یا بطور کلی به کارمندان آموزش و پرورش اطلاق می‌شود.

ز - در زبان و بیان روشنفکران اصطلاح «با فرهنگ» مترادف با کلمات مبادی آداب، اهل مطالعه، خوش مشرب و بالاخره آشنا به آداب و رسوم خواص و اشراف بکار می‌رود و بالطبع کسی که فاقد این خصوصیات باشد «بی فرهنگ» نامیده می‌شود.

ج - اصطلاح فرهنگ اسلامی که در سالهای اخیر و خصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که آثار علمای دین و روحانیون رواج یافته و نیز در کتب درسی که تحت این عنوان منتشر شده غالباً به معنی بینش و اصول و فروع دین و مسائل فکری و نظری در معتقدات اسلامی است و معادل اصطلاح «معارف اسلامی» بکار می‌رود و در بیان «فرهنگ اسلامی» بیشتر بر ایدئولوژی تکیه می‌شود.^۱

معادل فرهنگ در زبانهای اروپایی

واژه کولتور (در زبان فرانسوی) و کالچر (در زبان انگلیسی) با اصطلاح فرهنگ به مفهومی که در انسان‌شناسی بکار می‌رود معادل است.

کولتور از نظر ریشه لغوی به معنی کشت و زرع است. در ادبیات فرانسه معنی این کلمه از پرورش گیاهان به پرورش حیوانات و بالاخره پرورش انسان تعمیم یافت این اصطلاح در اوایل قرن نوزدهم بوسیله انسان‌شناسان مفهوم دیگری یافت که در این مقوله موضوع سخن ماست.^۲

معادل «فرهنگ» در زبان عربی

با ورود مفهوم کولتور بوسیله جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان در ادبیات و زبان عربی اصطلاح «ثقافه» را دانشمندان علوم اجتماعی عرب معادل آن قرار دادند. این لغت از ریشه ثقف، ثقیف، ثقافه به معنی آموختن، ماهر شدن و یافتن آمده و به نظر مالک بن نبی جامعه‌شناس

عرب «این اصطلاح هنوز در ادبیات اجتماعی جدید نویسندگان کلمه الثقافة فرهنگ را در کلمه کالتور که با حروف لاتین نوشته شده قرار می دهند».

تعریف و تبیین فرهنگ:

دیدگاههای مختلف فلسفی، دینی، اجتماعی، روانشناسی در متمایز ساختن انسان از سایر حیوانات هر یک توصیفی را چون «انسان حیوانی است ناطق»، انسان حیوانی است دین دار»، «انسان حیوانی است اجتماعی»، «انسان حیوانی است که می تواند بخندد» و... عرضه نموده اند و بالطبع انسانی را که در حقیقت «فتبارک الله احسن الخالقین» آمده از زوایای متعددی می توان متمایز نمود و بالاخره انسان شناسی بویژه مردم شناسی او را با «انسان حیوانی است با فرهنگ»^۱ تعریف نموده است.

بشر برای اینکه محیط طبیعی را برای زیستن آماده کند و از منابع و نعمت هایی که (ابر و باد و مه و خورشید) در پیرامون او گسترده اند استفاده کند قرن ها و قرن ها تلاش کرد، اندیشه نمود، ابزار ساخت به اکتشاف و اختراع دست زد تا وسایل آسایش خود را فراهم آورد و عوامل ناراحتی خود را از میان بردارد و حاصل این تجربه ها و دستاوردها و اکتشافها و مهارتها را به فرزندان خود سپرد و آنان نیز به سهم خود این میراث را با تغییر دادن و کاستن و افزودن به نسل بعد سپردند و بدین روال «هر که بر آن مزید کرد تا بدین نهایت رسید».

این میراث را دانشمندان علوم اجتماعی فرهنگ یا کالتور یا ثقافه می نامند و تعاریف مختلف و متنوعی را برای آن بیان داشته اند.

تعاریف فرهنگ ظاهراً به دوست، سیصد و حتی بیشتر می رسد که در اینجا تنها نمونه هایی از این تعاریف برای روشن شدن وسعت قلمرو موضوعی فرهنگ عرضه می گردد.

تعریف تایلر که در سال ۱۸۷۱ در کتاب فرهنگ ابتدائی آمده به عنوان تعریفی جامع و مانع معروف است: «فرهنگ مجموعه پیچیده ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین و سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد بعنوان عضو جامعه خود فرا می گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد»^۲

گی روشه، فرهنگ را عبارت می داند از مجموعه به هم پیوسته ای از اندیشه ها و احساسات و اعمال کم و بیش صریح که بوسیله اکثریت گروه پذیرفته شده است و برای اینکه این افراد، گروهی معین و مشخص را تشکیل دهند لازم است که آن مجموعه به هم پیوسته به نحوی در

۲۰

عین حال عینی و سمبولیک مراعات گردد.

مارگرت مید: فرهنگ پذیرشی از مجموع رفتارها و اعمال موجود در یک جامعه است که اعضا و افراد آن با ضوابطی مشترک تمامی آن را به کودکان خود و قسمتی از آن را به مهاجرینی که به عضویت جامعه در می آیند منتقل می سازند.

۵. لوی می نویسد: «فرهنگ عبارتست از اعتقادات، رسوم، رفتار، فنون، سیستم تغذیه و بالاخره مجموعه آنچه که فرد از جامعه خود می گیرد. یعنی مجموعه ای که نتیجه فعالیتها و ابداعات شخص او نیست بلکه به عنوان میراث گذشتگان از راه فراگیری مستقیم و غیرمستقیم به او منتقل می شود».

ادوارد ساپیر فرهنگ را عبارت از سیستم رفتارها و حالتهای متکی بر ضمیر ناخودآگاه می داند. به نظر وی فرهنگ یک گروه، شامل انواع مدل‌های اجتماعی رفتار است که بوسیله همه یا اکثریت اعضای گروه، جامه عمل بخود می پوشد و جامعه در حقیقت یک اصطلاح فرهنگی است که افراد به نسبت روابطی که با یکدیگر دارند برای بیان بعضی از صور رفتارهای خود بکار می برند.^۱

و بالاخره اتوکلااین برگ در تعریف و تبیین فرهنگ معتقد است که فرهنگ از نظر عامه به معنی موفقیت هنری و فکری متعالی است و توسعه علم و هنر و ادبیات و فلسفه بیانگر نوع یک ملت است. ولی از نظر جامعه شناسان، فرهنگ علاوه بر همه اینها شامل تمام چیزهایی است که فرد بعنوان عضوی از جامعه کسب می کند، یعنی عادات و اعمالی که فرد از راه تجربه و سنت آموخته است به انضمام تمام اشیاء مادی که توسط گروه تولید می شود و آنچه را که می توان در آثار هنری یا مطالعه علمی متجلی دید. بعلاوه در آنچه می خوریم یا می آشامیم و می پوشیم، در انواع خانه‌هایی که بنا می کنیم، در روابطمان با اعضاء خانواده خود و با سایر افراد جامعه، در نظام آرزوهایمان، در نظرمان نسبت به سایر جوامع و در بسیاری چیزهای دیگر تجلیات فرهنگ مشهود است.

ویژگیهای فرهنگ

برای روشن تر شدن مفهوم و قلمرو و پدیده‌های فرهنگی، ویژگیهای سه گانه و بظاهر متناقضی را که هرسکوتیس بیان داشته مورد تحلیل قرار می دهیم:

۱- فرهنگ «عام» ولی خاص است.

۲- فرهنگ «متغیر» ولی ثابت است.^۱

۳- پذیرش فرهنگ «اجباری» ولی اختیاری است، یعنی فرهنگ تمام حیات اجتماعی ما را در بر می‌گیرد ولی بندرت خود را آشکارا بر افکار و اعمال ما تحمیل می‌کند. به عبارت دیگر از بدو تولد، غذا خوردن، نشستن، حرف زدن، لباس پوشیدن و بالاخره شناخت ارزشها را چه بخواهد و چه نخواهد در خانواده فرا می‌گیرد.^۲

فرهنگ انسانی در طی اعصار و قرون از نسلی به نسل دیگر همانند میراثی از گذشتگان به آیندگان می‌رسد و با سرعتی کم یا زیاد به توسعه و تحول خود ادامه می‌دهد و از همین رهگذر است که به تعریف علمی جامعی می‌رسیم که:

مجموعه ارزشهای مادی و معنوی آفریده شده توسط انسانها در طی تاریخ، فرهنگ نامیده می‌شود.

فرهنگ هیچ جامعه‌ای ابتدا بساکن و بدون دگرگونیهای کمابیش بنیادی جامعه تحول کلی و همه جانبه نمی‌یابد و پیدایش تغییرات در شوون مختلف زندگانی معنوی صرف نظر از دگرگونیهای حاصل از رهگذر جذب عناصر فرهنگی از دیگر جامعه‌ها اساساً در آخرین تحلیل از تغییرات حاصل در شرایط زندگی مادی ناشی می‌شود.

به هنگام پیدایش دگرگونیها در فرهنگ و گسترش ارزشهای نوین و عناصر جدید فرهنگی بویژه در جامعه‌های کم تحرک نهادهای کهن و گذشته‌گرایان واقع‌گریز به مقاومت بر می‌خیزند و سد راه آفرینندگیها و نوجوئیها و نوآوریها می‌گردند و اگر چه در آخرین مرحله کشمکش میان کهنه پوسیده و تازه زنده، کهنه به نفع نو کنار می‌رود و یا به کنار زده می‌شود، ولی ناهماهنگیهای بخشها یا عناصری از فرهنگ و اختلافهای ناشی از این درگیری کهنه و نو گروههای مترقی و پیشرفته جامعه را سخت می‌آزارد و تحقق آرمانهای اجتماعی و ترقی و تکامل جامعه را بطور موقت به تاخیر می‌اندازد. ولی در تمام احوال، فرهنگ و عناصر آن مانند سایر پدیده‌های اجتماع به حرکت و رشد و تکامل خود ادامه می‌دهند و در داخل جامعه نیز اجزای فرهنگ و نظام عادات هر اندازه هم بسختی باشد بسوی هم‌رنگ گردیدن و اندرونی شدن می‌گرایند.

بعلاوه تاریخ جامعه انسانی روشن‌گر همین حرکات و پیشرفت تدریجی فکر، در مراحل و مواقع ضروری، حرکات سریع و دگرگونیهای کیفی ناگهانی عمیق و بنیادی فرهنگ انسانها است. عیناً مردم‌شناسی نیز مانند سایر علوم اجتماعی عام، مؤید این حقیقت است که علاوه بر تکامل

هر یک از جامعه‌های بزرگ تاریخی و تکامل هر یک از عناصر فرهنگی اساساً نوع انسان بطور کلی در حال تکامل و پیشرفت است.^۱

در مفهوم وسیع‌تری فرهنگ یک گروه یا یک قوم بصورت میراثی از گذشته که از طرف افراد بطور فعال پذیرفته شده باشد نیست بلکه برعکس فرهنگ مستلزم شرکت فعال یا خلاق اعضای گروه یا قوم مربوط است. به عبارت دیگر همچنانکه قوانین عینی حاکم بر اجتماع ضرورتاً از راه انسانها و به توسط انسانها عمل می‌کنند (و همین دخالت انسان و کار و فعالیت آگاهانه او در تحقق یافتن قوانین اجتماعی است که قوانین مزبور را از قوانین طبیعی متمایز می‌سازد) عیناً در مورد فرهنگ هم وجود و دخالت انسانها شرط اساسی وجود و نیروزائی فرهنگ است.^۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی